



13 چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت. 14 در معبد بزرگ، اشخاصی را دید که به فروش گاو و گوسفند و کیبوتر مشغولند، و صرافان هم در پشت میزهای خود نشسته‌اند. 15 پس با طناب شلاقی ساخت و همه آنان را با گوسفندان و گاوان از معبد بزرگ بیرون راند و سگه‌های صرافان را دور ریخت و میزهای آنها را و ازگون ساخت. 16 آنگاه به کیبوتر فروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید.» 17 شاگردان عیسی به‌خاطر آوردند که کتاب مقدس می‌فرماید: «غیرتی که برای خانه تو دارم آتشی در وجودم برافروخته است.» 18 پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه‌ای می‌کنی که نشان بدهد حق داری این کارها را انجام دهی؟» 19 عیسی در پاسخ گفت: «این معبد را ویران کنید و من آن را در سه روز برپا خواهم کرد.» 20 یهودیان گفتند: «ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور می‌توانی آن را در سه روز بنا کنی؟» 21 اما معبدی که عیسی از آن سخن می‌گفت بدن خودش بود. 22 پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به‌یاد آوردند که این را گفته بود و به کتاب مقدس و سخنان عیسی ایمان آوردند.

یعقوب یک یهودی می بود که عیسی هم راجعه او می توانست سخن بگوید: او کسی است که هیچ حقه ای در آن وجود ندارد. یعقوب سالیان دراز به مراسم عید پسخ می رفت. زیرا این یکی از مهمترین جشن های یهودیان به حساب می آمد. این جشن ، یادبودی از روزی می باشد که خدا قوم اسرائیل را از مصر نجات داد. در انزمان یهودیان می بایستی یک بره را سر می بریدند و خون آن را بر روی خانه هایشان می زدند. و بدین صورت بود که فرشته مرگ از آن خانه عبور می کرد. و دقیقاً معنی این جشن هم همین است یعنی مرگ از کنار ما عبور می کند. و برای همین یهودیان با کشتار بره ها تا به امروز این مراسم را جشن می گیرند. کسی که نتواند بره ای بخرد بایستی کیبوتری و یا یک چیز کمتر از آن تهیه می کرد و می کشت. یعقوب به یکی از این جشن ها می رود که در آن زمان یکی از بهترین های آن جشن ها می بود. او تا آن روز پول های خودش را جمع کرده بود تا یک بره خوبی بخرد. او می بایستی آن بره را در جلوی در معبد می خرید زیرا آوردن آن بره از مکانی دور برای او خیلی زحمت می داشت. او می بایستی پول زیادتری برای یک بره می پرداخت و همچنین او می بایستی واحد پول خودش را عوض می کرد. زیرا او از یک شهر یونانی بود. و بر روی سکه های آن عکس پادشاه یونانی حک شده بود. و این امکان پذیر نبود که یک نفر با سکه های نجس که عکس پادشاه یونانی روی آن حک شده باشد معبد را نجس کند. و همچنین در صراف خانه ها هم او بایستی پولی اضافی برای عوض کردن واحد پول خود می پرداخت. و برای همین او می بایستی در طول یک سال پول زیادی را جمع می کرد. ولی او این را می خواست که یکی از بهترین قربانی ها را انجام دهد. و بهترین جشن را برگزار کند. یعقوب در راه اورشلیم همیشه سخن هایی را راجعه عیسی می شنید. و این صحبت ها قلب او را تکان می داد زیرا او و هر یهودی دیگری این را می دانست که روزی مسیح خواهد آمد و در دنیا صلح برقرار می کند. و وقتی که او بباید روح یعقوب نیز سیراب می شود. هرچه که یعقوب به اورشلیم نزدیکتری شد سخن های زیادتری از مسیح می شنید. او حتی وجود مسیح را در بین افرادی می دید که انگار از او سخن می شنیدند و بیمارانشان شفا پیدا می کرد. برای او باور این صحنه ها خیلی سخت بود ولی او تا به آن روز همچین شادی حقیقی را در چهره کسی ندیده بود. زیرا آنها هیچ نقشی بازی نمی کردند. او می بایستی این مسیحی که همه از او تعریف می کردند به تنهایی بشناسد. و بالاخره روز موعود می رسد یعنی سفر به اورشلیم. و او با کوله باری از وسایل راهی معبد شد. او به مراسم عید پسخ می رسد و همانطور که او انتظار داشت در جلوی معبد خیلی شلوغ بود. سر و صدای زیادی بر سر دستمزد عوض کردن پول ها بود. ولی بالاخره او توانست در نازلترین مکان پول خودش را عوض کند. بعد از عوض کردن پول او به جستجوی یک گوسفند خوب شد تا قربانی مخصوص خودش را انجام دهد. ولی هیچ کدام مناسب نبودند. یکی کوچک بود یا یکی مریض به نظر می رسید. در این میان چشم یعقوب به مردی می افتد که با دست داشتن چوبی بر روی تخته سنگی نشسته بود. از مصمم بودن این مرد درکارش، یعقوب در جای خودش میخکوب شده بود و فقط به او نگاه می کرد. آن مرد بالاخره بلند می شود و همه نگاه ها به آن معطوف می شود. و او با چوب خودش که در دست داشت دایره های ممتدی در هوا ترسیم می کند. چیزی که یعقوب در اینجا می دید را نمی توانست باور کند. او نمی دانست که این چه قدرتی است که در همه جا حکم فرما شده است. ولی در هر صورت یک نیرویی در آنجا وجود داشته است. چراکه همه فروشندگان به دستپاچی افتاده بودند و نمی دانستند که چه اتفاقی افتاده است. در این میان فقط فروشندگان کیبوتر باقی مانده بودند که آن مرد رو به آنها می کند و می گوید: این بازار خرید و فروش را جمع کنید چرا خانه پدری من را به تجارت خانه تبدیل کرده اید. سکوت بزرگی در آنجا برپا شد و فقط آن مرد و یعقوب در جلوی معبد ایستاده بودند. بله آن مرد خود مسیح بود. و این کار فقط از مسیح می توانست اشکار شود. کسی که در معبد نظم برپا می کند. یعقوب در جلوی مسیح قرار دارد و او می تواند همزمان مسیح، معبد و قربانی خودش را یکجا ببیند. ولی او در آنجا در پشت سر مسیح قرار داشت.

یعقوب ان مرد را تا دم در معبد دنبال می کند. در آنجا گروهی از مردم که به معبد تعلق داشتند جمع شده بودند که باهم بحث های سنگینی می کردند ولی یکی از آنها با سوال های زیادی در دست ، قصد داشت تا از عیسی سوال های فراوانی بپرسد. و او این چنین می پرسد: تو چه چیزی می توانی به ما نشان بدهی که تو اجازه این کارها را داری؟ عیسی نگاهی به آنها و به اعمال خودش و به معبد می اندازد. یعقوب هیجان زیادی داشت. ایا او الان یک رعد و برقی از آسمان در آنجا روانه می کند؟ ولی او دوباره به معبد نگاه می کند و می گوید : شما معبد را خراب کنید و من در سه روز آن را دوباره می سازم. یعقوب با خودش این را گفت که ایا آن گروه از مردم به حرف عیسی اطمینان می کنند و معبد را خراب می کنند. ولی قبل از اینکه عیسی به پیروزی برسد گروهی از مردم به دنبال او راه افتاده بودند. یعقوب نیز به دنبال آنها راه افتاد و دیگر علاقه ای نداشت که گوسفندی بخرد. او آن شب را خیلی بد سپری کرد زیرا از خود سوال های زیادی درباره آن روز می پرسید. چه اتفاقی در معبد رخ داده بود؟ ولی این روشن بود که در خرید بره شکستی خورده بود زیرا در آن زمان این مرسوم بود که اگر هر پهلوی که قصد داشت یک قربانی خوبی بدهد بایستی پول زیادی نیز برای آن خرج می کرد. ایا عیسی این را نمی توانست به همه بگوید که شما می توانید کمی بهتر به تجارت تان بپردازید؟ ولی این پول های یعقوب هنوز در کیسه او قرار داشت. ولی این مهم نبود که به چه اندازه او پول های خودش را به این ور و آنور حمل می کرد و یا این فرقی نمی کرد که او چه تعداد بره می خرید . زیرا آن حس خوبی که او با مسیح پیدا کرده بود را هیچ کدام از آنها نمی توانست به او بدهد. و او این اطمینان را داشت که اگر او مسیح است پس او می تواند آن معبد را دوباره بسازد. ولی نمی دانم چه طوری ولی او می توانست.

ای اجتماع عزیز من نمی دانم چه طوری عیسی این کار را می کرد ولی به نظم درآوردن معبد برای من اینگونه از طرف عیسی راحت بنظر می آید. آن گروه از مردم و یعقوب در آن زمان نمی دانستند که هدف راندن مردم از آنجا توسط عیسی چه بوده است. همانطوری که یوحنا می نویسد شاگردان عیسی هم بعد از رستاخیز کردن او متوجه می شوند که هدف از آن همه از کارها چه بوده است. بعد از رستاخیز شدن عیسی به همه اشکار شد که جسم عیسی همان معبد می باشد. و بعد از آن واقعه دیگر نیازی نیست که ما قربانی بدهیم. و او خودش برای ما بزرگترین قربانی را انجام داده است یعنی خودش را قربانی کرده است و همانطور که در نامه عبریان آمده است او در بهشت سخنگوی ما انسان ها می باشد. و برای همین عمل عیسی نمی تواند یک ظلمی به آن مردم معبد بوده باشد و آنها بخاطر بی ایمان بودن ترد نشدند. در آنجا عیسی به ما یک عمل سنبولیکی را نشان می دهد که مردم آن زمان نیز به آن پی برده بودند. معبد همان عیسی است و در نزدیکی عیسی می توان یک مراسم عبادت حقیقی را برپا کرد. ما امروزه نه قربانی در کلیسا داریم و نه کسی ما را بخاطر تجارت از آنجا بیرون می کند. عیسی نمی خواست که آن اعمال انسان ها را در معبد کمی بهتر کند بلکه او قصد داشت که از نو چیز جدیدی را بنا کند. زمانی که عیسی بر روی صلیب می میرد همان شروع دوباره می باشد. قبل از کشته شدن عیسی همه نیاز داشتند که بهترین قربانی ها را برای خداوند انجام دهند ولی از زمان به صلیب کشیدن عیسی دیگر نیازی نیست که ما همه آن کارها را انجام دهیم. زیرا عیسی همه آن اعمال را برای ما انجام داده است. و حال ما می توانیم با یک خوشحالی فراوان و با اسودگی خاطر خوب به مراسم عبادت بپردازیم. ما در این دنیا ترس ، فشار و استرس را تجربه می کنیم. امکان این هم وجود دارد که ما با برخورد با مشکلات فراوان در زندگی مان نتوانیم حرکت بکنیم. و ما دقیقاً در اینجا است که به یک مکان مقدس نیاز داریم. جایی که یک جور دیگر است و ما می توانیم روح خودمان را در دستهای خدا قرار بدهیم. امکان دارد که ما در هر مراسم عبادت جدیدی چیزهای نویی همانند این یاد بگیریم: مکان مقدس جایی است که ما صلح را بیابیم که آن هم بخاطر حضور عیسی در آنجا است. آمین